

عبدالوهاب البیاتی اسطوره‌ای زنده

اثر: دکتر معصومه شبستری

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۷۷ تا ۹۶)

چکیده:

عراق سرزمین آکنده از شعر و مآمال از شاعران است و کمتر شهر و روستایی در آن یافت می‌شود که شاعری از آنجا برنخاسته باشد. از آنجا که در محیط‌های عربی اسلامی تحت استعمار در گذشته، همواره فضایی از بازگشت و عقب‌گرد، ارتجاع‌گرایی، تحریم نمودن نداها و جرم‌شماری هر صدای تازه‌ای حاکم بوده است؛ نوگرایی پیوسته جرمی بزرگ و حرکتی یا عواقب و پیامدهای ناشناخته، همراه با نایمنی شمرده می‌شد. از این رو با وجود آنکه اروپا در سایه آرامش خویش و در اضطراب نگهداشتن دیگر کشورهای مستعمره، از نعمت فرهنگی وسیع و میدان‌های نوگرایی متنوع و افکاری باز برخوردار بود و پیوسته به تلاش‌های نویی در امور تجربی و علمی و نیز در ادبیات و هنر و سنت دست می‌یازید، سرزمین‌های تحت استعمار در آتش جهل و عقب‌ماندگی و استبداد می‌سوختند و عراق یکی از سرزمین‌های زخم‌دیده از ستم استعمار بود و "بیاتی" یکی از طلایه‌داران حرکت جدید و پویای ادبیات و شعر بود که ققنوس‌وار در عصر سخت شعله کشیدن حرکت‌های انقلابی از خاکستر خویش دوبار سر بر آورد.

واژه‌های کلیدی: اسطوره، نمادگرایی، نوپردازی، اتحاد با هستی، مراقبه.

مقدمه:

نخستین نسل شاعران عراقی (نسل دهه چهل و اوایل دهه پنجاه) که "بیاتی" آنرا متبلورکننده رؤیاهای ملت عرب می‌دانست - نسلی بود که اولین لهیب‌های انقلاب را در مناطق مختلف عربی برافروخته و خواستار آزادی‌های سیاسی و تحولات ژرف اجتماعی گردید. این نسل گرچه شاهد تجسم این رؤیا بود اما متأسفانه رؤیای رهایی و آزادی‌اش، پوششی از نیرنگ و فریب بر خود پوشید (عبدالوهاب البیاتی بتحدث عن عالمه الشعری، مجلة شعر ۶۹ بغداد، العدد ۴، آب ۱۹۶۹).

در آغاز دهه شصت، نسل سوم شاعران عراق به عنوان وارثان حرکت انقلاب و فرهنگ نوآوری و نوگرایی که از دهه چهل شروع شده بود، پای به عرصه نهادند. در این دوره بسیاری از شاعران سبک کلاسیک، در اولین صفوف مبارزات ملی آغاز شده از زمان انقلاب دهه بیست تا شروع برپایی انقلاب ۱۴ تموز سال ۱۹۵۸ پایمردی و مقاومت می‌نمودند. در میان این پرچمداران، در حالی که سیاب در حرکت متعهدانه خویش دچار لغزش شده و سپس جنبه درونگرایی دردمندانه‌ای بر شعرش غلبه کرد و نازک الملائکه که بیشتر قصایدش در چارچوب رمانتیک سروده می‌شد و کمتر در مسایل انقلابی و حرکت‌های توفنده آن وارد می‌شد، بیاتی در جایگاه شاعر آزاده و متعهد ملی میهنی و جهانی قرار گرفت. سرانجام سیاب رخ در نقاب خاک کشید و نازک، خموشی پیشه ساخت اما "بیاتی" با برجستگی شعری و حضور فرهنگی فعال خویش با نسل‌های تازه از راه رسیده و نسل‌های دهه پنجاه تا هشتاد در ارتباطی پیوسته بود.

در پی جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵) نظام‌های عربی دچار بهم ریختگی عمومی شدند و جوامع عربی نیاز شدیدی به تغییری زیربنایی و عمیق احساس کردند، نیازی که آنان را از غفلت و خمودگی دور می‌ساخت. و حرکت شعر آزاد، تعبیر و بیانی از این تحولات شدید و اساسی در سطح ادبی گردید (حسن توفیق، شعر بدرشاكر السباب دراسة فنية و فكرية، ۱۹۵۸ م، ص ۳۴).

فاصله‌ای که میان اندیشه و احساس از نیمه‌های دهه سی در این قرن تقریباً به روشنی در شخصیت انسان عربی به چشم می‌خورد، با غلبه احساسات لطیف و رؤیا گونه عاطفی سبک رومانتیک بر شعر، خود را باز نمایاند. جدایی شعر از زندگی و جوامع انسانی و ورود حرکت سمبلیک و نمادگرایی رومانتیسم در برج عاجی دیگر، سبب "جوانه زدن و بالیدن حرکت شعر آزاد در بازگردانیدن" اتحاد اندیشه و احساس شد (محبی الدین صبحی، الرؤیا فی شعر البیاتی، ۱۹۷۳م، ص ۷۲).

شعر و بیاتی

بیاتی با انتشار اولین دیوانش "ملائکه و شیاطین" در سال ۱۹۵۰ و نیز به هنگام نشر دیوان "بستان عائشه" در سال ۱۹۸۹ و پس از آن، پرچم شعر را با ایمان و اراده و لجاجت و سرسختی خاصی برافراشت. بیاتی در بخشیدن یک بعد حقیقی به شعر خویش، موفق گردید و شعر خود را تصویری دیگر از جهان ساخت که در آن تقلید، و نقاشی و کپی به چشم نمی‌خورد. تحولات سبک وی از واقعگرایی، واقعگرایی سوسیالیستی، رمزگرایی و سمبلیسم و سورئالیسم، در کنار پرتوهایی از مکتب رومانتیسم، وی را به خلق زبان شعری جدید که ویژه اوست رهنمون گردید. او نماینده خیل انبوه و بی شماری از مردم، در هر مکان و زمانی است در حالی که از روح زمان و افکار عصر خود تعبیر می‌نماید از رؤیاها و آرزوهای نسل‌های زیادی سخن می‌گوید. با وجود سفرهای دائم در جهان، بندرگاه اصلی بیاتی در سرزمین کلدانیان، سرزمین سرسبز و پربار میان دو مجرای سفلی دجله و فرات بود. وی میان خرابه‌های قدیمی شهر سومر پای می‌نهاد و نوشته‌ها و قوانین نوشته شده با خط میخی آن باستان شهر و قوانین حمورابی را با وجدان و انصاف باز می‌گردانید و با بالهای پهن و بلند خود که آنها را با ابهت گشوده و به پرواز در آمد (صبری حافظ، الرحیل الی مدن الحلم، دراسة و مختارات من شعر البیاتی، ۱۹۷۳م، ص ۳۹).

آگاهی عمیق و فرهنگ پر ریشه وی، او را به سوی ادبیات تطبیقی می‌کشاند، مطالعه نقد آمیز متون کهن و تمدن‌های باستان، در غنا و بالندگی اندیشه و احساس بیانی و شعر مؤثر بود و معانی، رمزها و اسرار اصیل آن تمدن‌ها را در شعر وی سرریز می‌ساخت. این خود تبلور ارتباط سرمدی انسان با انسان در تمامی تمدن‌ها و عصرهاست.

بنابراین شگفتی نخواهد داشت اگر در شعر او "نیشابور" همردیف "اور" و "گلگمیش" برادر زردشت و شهرهای باستانی، همجوار شهرهای جدید قرار گیرد. در نگاه شاعر هیچ عامل طبیعی و مادی مانع همجواری فلسفی نیست.

تقسیم بندی زمانی و مرحله‌ای شعر بیانی و هنر شعری او، چه بسا همراه با نوعی بی عدالتی و قضاوت ناعادلانه در حق او باشد. اما برای پرهیز از این نگاه نابایسته می‌توان گفت بیانی از زمان انتشار دیوان "الذی یاتی و لایاتی" پایتخت و مرکز رؤیایی و احساسی و عقلی خویش را از غرب به شرق منتقل ساخت. در مرحله واقعگرایی سوسیالیستی، فلسفه مارکس تنها به شاعر ماده گفتگو را می‌بخشد و به عنوان فلسفه‌ای به ارمغان رسیده از غرب به این مرحله از شعر بیانی ویژگی غربی می‌دهد، هر چند این فلسفه مستقیماً متضاد سرمایه‌داری غربی به شمار می‌رفت.

به کارگیری اسطوره‌های یونانی و برخی اصطلاحات الهیات مسیحی، وسعت دایره منابع غربی در شعر او را می‌افزود و شاخسار ادراک او را بالنده‌تر می‌کرد.

در رویارویی با بحران‌های فکری - سیاسی معینی در ذهن و یا شعر، خیال و فکر شاعر به سوی شرق بال می‌گشود. آنجا که وسعت چارچوب‌های پیرامون او، تا بی انتها گسترش می‌یافت بی آنکه لنگرگاه شاعر از مرکز دایره - زادبومش از بغداد محل تولد او - کنده شود (عزیز السید الجاسم، الالتزام و التصوف فی شعر عبدالوهاب البیانی، ۱۹۹۰ م، ص ۱۸).

حومه بغداد، زادگاه و پرورشگاه شاعر، خود را در همه دیدگاه‌های او می‌نمایاند. در عمر خیام و حلاج و محیی‌الدین بن عربی، شاعر تصویر چهره شیخ عبدالقادر

گیلانی را که خود در محله‌های موسوم به نام او تولد یافته و رشد کرده، در می‌یابد و در بینوایان و فقرای مسجد و مقبره شیخ عبدالقادر، تصویر همه فقرای جهان را می‌بیند. اندیشه‌های وی درباره انقلاب‌های اجتماعی، حق و آزادی، در تاریخ پیوسته حلقه‌های عارفانه و نشست‌های فرهنگی مختلف، به یکدیگر پیوند می‌خورد، بدون آنکه بیاتی لحظه‌ای از یکی از فصلهای اندیشه و تجربیات خویش جدا گردد. وی نه تنها در زندگی شخصی خویش مسافر و غریب بود، بلکه در شعر خویش نیز سفر می‌کرد. از فراموش کردن شهرهای اثیری شعرش خودداری می‌کرد و پیوسته خاطره شهرهایی در ذهنش موج می‌زد که در خیال خود به دیدارشان رفته بود. شهرهای گمشده و تولد نیافته شعر او شهرهای رؤیا، آرزو و منزلگاه‌های تأمل و تفکری هستند تا شاعر از بلندای آن به سوی "شهر بابل" - مرکز پایتخت‌های جهان - بال‌گشاید. این شهر، نه با هیکل و ساختار مادی و ظاهری خود، بلکه به عنوان تجسم اندیشه سومری، نشان پاسداشت و ارجمند داشتن گذشته‌های درخشان و نخستین تمدن‌های انسانی بالنده است. بابل همان "انسان" عادل، حکیم و عاشق است و "بیاتی" عارف و صوفی بی نام و نشان، قلندر مسافر شهرهای متولد نشده، اسطوره‌ای زنده است.

گلگشتی در زندگی بیاتی

بیاتی به سال ۱۹۲۶ در بغداد - در منطقه باب الشیخ نزدیک بغداد - در خانواده‌ای روستایی در محله‌ای که آرامگاه صوفی بزرگ عبدالقادر گیلانی در آن است به دنیا آمد. نام او را عبدالوهاب احمد جمعه خلیل البیاتی نهادند.

بعدها کودک می‌اندیشید: «چگونه می‌توانم از کانال زندگی عبور نمایم و چه

سرنوشتی در انتظار من است؟»

مرکز عالی تربیت معلم بغداد (اتحاد الکتاب الترنسین، عبدالوهاب البیاتی فی بیت شعر، ۱۹۹۹ م، ص ۲۳) عامل آشنایی بیاتی با شاعر جوان، نازک الملائکه و شاعر بزرگ بدر شاکر السیاب

گردید. این سه تن از نسل دهه پنجاه بودند، کسانی که انقلابی واقعی و حرکتی راستین و بزرگ در شعر عربی معاصر به وجود آوردند.

انبوه خاطرات تلخ و شیرین، حاصل آن سال‌ها و آن روزها، در کتاب "ینابیع الشمس" شاعر، آمده است.

اولین دیوان شعری او به نام "ملائکه و شیاطین" در بیروت منتشر شد. انتشار این اشعار تأثیری بزرگ در روح شاعر جوان و مصمم تر شدن او در مسیر آینده، بر جای نهاد. دوره معلمی او تنها یک دوره او به عنوان معلم آن دوره نبود. او سرشار از معرفت، بسان یک دایرة المعارف فرهنگی سترگ و وسیع و به منزله اقیانوسی موج و بخشنده که امواج بلند و غلظانش را از دیگران دریغ نمی‌کرد. و اختلافات طبقاتی مانعی در برابر مشارکت اجتماعی، فکری، ملی و ادبی میان او و دیگران به شمار نمی‌رفت (فتوحات البیانی^{۸۰} شاعراً و کاتباً، ۱۹۹۸، ص ۹۹-۱۰۰)

همانگونه که خود شاعر در کتاب "ینابیع الشمس" می‌گوید، مرکز تربیت معلم، نقش مهمی را به دلیل رابطه او با برخی اساتید بزرگ و ادیبان معروف و نیز به خاطر مطالعه ژرف در میراث ادبی و تاریخی عربی و بررسی و پژوهش آن در زندگی او بازی کرد. چرا که "دارالمعلمین" در آن روزها، و در آن مرحله زمانی، کانون حرکت ملی میهنی و پایگاه مخالفت با پیمان‌های نظامی و قانون زمینداری و مالکیتی به شمار می‌رفت که آن زمان رایج بود. و بیانی با وسعت بخشیدن به فعالیت‌های ادبی خود در آن مرحله یاوری نیک رای برای نهضت به شمار می‌رفت.

تمایلات میهن دوستانه و ارزش‌های انسانی مورد احترام شاعر، سبب شد تا بخش بزرگی از زندگی شاعر در تبعید و آوارگی بگذرد.

وی سرانجام اردن را برای اقامت برگزید، اما با وجود این انتخاب، رابطه دوستی و وفا او را به دمشق کشانید و آنجا را به عنوان آخرین لنگرگاه زندگی شاعر قرار داد.

زمانی که شاعر در لاذقیه خود را برای یک سخنرانی با عنوان "من أين بدأ التجديد و

این ختم "آماده می‌کرد، دست مرگ میوه زندگی پاک او را از شاخه چید. و جسم شاعر که از بیماری رنج می‌برد در روز سه‌شنبه سوم ماه اوت ۱۹۹۶م از درد آسود و روحش آرام گرفت. (عبدالوهاب البیاتی فی بیت شعر، ص ۲۳) و برای همیشه از غربت و تبعید و اندوه و محنت و رنج، رهایی یافت.

کالبد بی روح شاعر در محله فقرای دمشق که همواره در میان آنان زیسته و شعرش را برای آنان سروده بود، در کنار مقبره محیی الدین عربی و جواهری، در بالای کوه قاسیون به خاک سپرده شد (الاب روبرت البسوعی، أعلام الدب العربی المعاصر، ۱۹۹۶، ج ۱، ص ۳۸۹-۳۸۸).

ویژگی‌های بیاتی

عبدالوهاب بیاتی از عنفوان جوانی و کودکی آمیزه‌ای از عظمت و اصالت بود. بنایی شامخ بود که قلبی اندوهگین و رنج‌دیده داشت. غباری که خطوط چهره‌اش را می‌پوشانید، به تبعید و آوارگی و سفرهای غریبانه او، اشاره داشت. چین و چروک چهره‌اش، شبیه به خاک بین النهرین، سوخته و فیه‌ای بود. از دور مردی کشیده و نحیف می‌نمود با سری بزرگ بر روی گردنش. (عبدالوهاب البیاتی فی مدن العشق، ۱۹۹۵، ص ۱۳۱-۱۳۴)

بهترین و برجسته‌ترین ویژگی‌اش گوش دادن به هر سخن و گفتگو با هر فردی بود. وی هرگز سخن کسی را قطع نمی‌کرد و در میان سخنان کسی، کلامی بر زبان نمی‌آورد حتی اگر آن فرد، در موضوع مورد بحث انسانی جاهل و ناآگاه بود و یا حتی اگر موضوع گفتگو، بسیار پیش پا افتاده و بی ارزش می‌نمود؛ وی سکوت می‌کرد و تا پایان سخن شکیبایی می‌گزید و در نهایت نظر خویش را ابراز کرده و اندیشه خود را به صراحت بیان می‌نمود.

یکی از دوستانش درباره وی می‌گوید: «در طول زندگی خویش مردی منظم‌تر از بیاتی ندیدم. وی مردی مسؤول، منضبط، با احساسی قوی و شخصیتی متواضع بود.

روزی از او پرسیدم که از دنیا چه می‌خواهد؟ پاسخ داد: آنچه حکیم عمر خیام را کفایت کرد، گرده‌ای نان، یک دیوان شعر و کوزه‌ای آب و زنی که دوستش بدارم.

بیاتی در آینه شعر و شاعری در عرصه شعر یا هنر و ادبیات معاصر

شاعر بزرگ و ارجمند معاصر بیاتی به جایگاهی والا دست یافت که بر تمامی شعرای عرب است که بر او غبطه ورزند و هیچ یک از آنان را توان تقدم بر او نباشد. وی در پیشاپیش جریان نوآوری و شعر جدید عربی ایستاده است (مدنی صالح، هذا هو البیاتی، ص ۲۱) امروزه، بیاتی از فاضل‌ترین شاعران عرب به شمار می‌آید و جا دارد که بحث‌ها و پژوهش‌های کاملی درباره ادب و نقش او در تحول بخشیدن به شعر عربی جدید و مراحل تکامل آن، صورت گیرد. وی شخصیتی خود ساخته، بزرگ، غنی و شگفت آور است که در هزار توی نوشته‌ها، تجارب، زندگی، غربت‌ها و سفرهای او بسی مطالب روشن می‌گردد و پرتو خود را بر شعرش و رموز جاودان انسانی آن می‌افکند.

بیاتی در روستایی محروم با مردمانی سخت کوش اما رنجیده و زحمتکش و بینوازاده و بزرگ شد. وی می‌بایست سال‌های طولانی، مهر سکوت بر لب نهاد تا بتواند کودکی خویش را از دست دهد و به ذوق شاعری دست یابد. آنگونه که استاد بیاتی در جملاتی زیبا می‌گوید: «کودکی ما پر از خاطرات مرگ و بدبختی و بینوایی و فقر... بود.» از این رو بایست کودکی شاعر بمیرد تا «شاعر بر خرابه‌های آن زیست کند و آن کودک مرده به شکل نیروی شاعری عظیم جلوه کند. این ظهور، پیروزی شاعر بر مرگ به شمار می‌رفت و این بار شاعر با نیروی هنری خود انقلاب و نوآوری و قیام بزرگی را در دورن خویش و جهان بیرون از خود، تدارک می‌دید (عبدالعزیز شریف، الوحدة و التنوع فی الادب

شعر از دید بیاتی، زبان دفاع از حقوق بشر است. بیاتی به این موضوع پی برد و میزان اهمیت آن را درک کرد و در سرودن اشعارش بر همین سیاق حرکت کرد. همان گونه که خودش می‌گوید: «مردم شعر را به عنوان گفتگوی انسانی با انسان دیگر دوست می‌دارند و می‌خواهند تا شعر از توصیفات پیش پا افتاده و بی ارزش دور گردد. بسان گفتگوی عاشقی با معشوق خویش و سخن نیازمندی با نیازمند دیگر. آنها دوست دارند شعر، زبان انسانی عاشق و نیازمند باشد که به زندگی، عدالت، زیبایی و نیکی عشق ورزد. شعر، راز است و مردمان در خفا رو به سوی راز می‌آیند و جرأت ابراز آن را ندارند، اما شاعر این راز پنهان را بیان می‌کند تا بر همگان معلوم گردد» (مدنی ضالع، هذا هوالبیاتی، ۱۹۸۶، ص ۳۳، ۳۲)

«وظیفه و مسؤولیت شاعر به فیلسوف شباهت دارد، اما شعر برتر از فلسفه است، زیرا شاعر در برابر واقعیت و محسوسات و جهان قرار دارد ولی فیلسوف تنها به امور مجرد و موضوعات انتزاعی ذهنی می‌پردازد» (محبی الدین صبحی، البحث عن بنایع الشعر و الرؤیا، ۱۹۹۰م، ص ۳۴)

این شاعر، بر این باور است که شاعر نباید در برابر ستم، تجاوز و نابودی ملتش سکوت پیشه سازد. شاعر باید در آتش مقدس که همان شعر اوست بسوزد و خویشتن را برای برقراری حق فدا کند و انقلاب و احیاگری و نوآوری بیافریند و سرانجام دیکتاتور می‌میرد در حالی که شاعر همچنان باقی است (میشال جحا، الشعر العربی الحدیث، ۱۹۹۹م، ص ۳۵۷-۳۵۸)

شاعر تنها، انسانی نیست که می‌خورد و می‌خوابد و راه می‌رود بلکه شهر عجیبی است که وجود واقعی دارد و انبوهی از ساختمان‌های مختلف و بناهای منظم در آن قرار دارد. شهری غریب و ناشناخته برای ما که زمستان را به آن راهی نیست.

بیاتی با شعر خویش، خود را به ادبیات جهانی پیوند زد. شعر او تأثیری ژرف در خواننده می‌نهد و زمانی که این شعر به زبان‌های مختلف دنیا برگردان می‌شد از پویایی

و حیات ویژه‌ای برخوردار بود. وی هنرمندی بزرگ بود که هر جا پای می‌نهاد قدم بر قله نهاده و به اوج می‌رسید. حضور وی در اندلس، قاهره، بیروت و دیگر سرزمینهای عربی با گرمی و صمیمیت و اشتیاق فراوان، استقبال می‌شد و همین حضور، در نواحی مختلف عامل ارتباط و پیوند ادبیات عربی، اسپانیایی و دیگر فرهنگ‌ها گردید. بیانی بسان درختی تنومند و ریشه‌دار، ریشه‌های خود را در سرزمین‌های عربی می‌گسترانید و با شعر خود، زنده و جاودان می‌ماند.

پس از عقب نشینی استعمار از روش‌های پیشین و کنار نهادن شیوه‌های کهنه قدیمی استعماری بعد از جنگ جهانی دوم و نتایج اسف بار و دردناک آن، اعراب بیش از پیش خواستار آزادی و استقلال بودند و فرهیختگان عرب، روش رئالیسم و واقع‌گرایی را برای بیان مواضع فکری خویش برگزیدند. در این میان عبدالوهاب بیانی و بدر شاکر السیاب و محمد مفتاح الفیتوری از این جمله بودند. بیانی و سیاب و نازک و بلند الحیدری، علم نوآوری و واقع‌گرایی را برافراشتند بیانی به کاربرد زبان توجه ویژه‌ای داشت. وی کلمات را کاملاً لطیف و در عین حال دقیق انتخاب می‌کرد و عبارات‌ها را تکرار می‌نمود و زندگی را با معانی و محتوایی که کلمات را در هم می‌ریخت، منعکس می‌ساخت. (د. اکبر بهروز، تاریخ ادبیات عرب، ۱۳۵۹ ه.ش.، ص ۴۷۲، ۴۷۳)

شاعر ما، آثار مکتب واقع‌گرایانه را مطالعه کرد و در متون و آثار ماکسیم گورکی، سارتر، آلبر کامو غواصی نمود و خود را در برابر دروازه نوآوری یافت. او همچنین با آثار صوفیان بزرگی چون ملای رومی، عطار، خیام، تاگور آشنا شد. از سوی دیگر به مطالعه اشعار ترکی ناظم حکمت و شعرهای اسپانیایی، روسی و شیلیایی و فرانسوی و انگلیسی از لورکا، مایاکوفسکی و نرودا روی آورد و تحت تأثیر تصوف شرقی قرار گرفت (میشال جی، الشعر العربی الحدیث، ص ۳۷۱).

بیانی تلاش نمود تا رابطه جدیدی با انسان و جهان و حوادث برقرار سازد و به افق‌های نوینی چشم بدوزد. مرگ و زندگی، شب و روز، تجاربی بودند که شاعر در آنها

زیست می‌کرد و از آنها برای رویارویی با نیروهای درونی و معنوی سلاح نامرئی و جدید می‌ساخت. نمونه تلاش وی، دیوان "النار و الکلمات" است. این دیوان حاوی تجاربی است که شاعر در آنها می‌زید و شعرش از خلال حوادث و واقع آن می‌جوشد. (د. عبدالعزیز شرف، الوحدة و التنوع فی الادب العربی المعاصر، ص ۳۱۸، ۳۱۷)

تأثیرپذیری بیاتی از فرهنگ اسپانیایی منجر به توجه شاعر به کاربرد "رمزها و سمبلها" گشت. این تأثیر در قصیده "الولادة فی مدن لم تولد" نمود می‌یابد که شاعر در آن از شهرهای خیالی محبوبش سخن می‌راند (عبدالوهاب البیاتی فی مدن العشق، ص ۷۳).

شاعر می‌خواهد موجودی به جز خودش بیافریند. با اینکه وی خالق قصیده خویش است شعرش تنها در بردارنده احساسات و رنج‌های شخصی شاعر نیست بلکه رساله دفاع از انسان از پا افتاده و رنجنامه بینوایان و درماندگان است. بر همین اساس، شعرا و از مرزهای موسیقی و طیف‌های خیال فراتر می‌رود و نام‌هایی چون حلاج و معری و نیشابور و غرناطه، برایش نماد می‌گردد تا بتواند به یاری آنها نظرات شعری خود را بیان کند. قصیده برای او موجودی جاندار و زنده است که روح بشریت در آن جاری می‌شود و مختص به زمان معینی نیست و همه زمانها را در بر می‌گیرد. (میشال جی، الشعر العربی الحدیث، ص ۳۷۲، ۳۷۳)

ویژگی‌های شعر بیاتی

آنچه شعر بیاتی را از دیگر اشعار متمایز می‌سازد رابطه پنهانی و رمزآلود اما محسوسی است که با روح انسان دارد و او را تا افق‌های بلند و دوردست می‌کشاند. آنچه ما سعی در پنهان داشتن آن داریم وی بر زبان جاری می‌کند. از مهمترین خصوصیات شعر او می‌توان به مسائل زیر اشاره کرد:

۱- شعر بیاتی لبریز از احساس غربت، طردشدگی، حیرت و سرگردانی است. این احساس هم در غربت واقعی و محسوس وی به چشم می‌خورد آنجا که می‌گوید:

إِنِّي أَحْمَلُ بَغْدَادَ مَعِيَ فِي الْقَلْبِ مِنْ دَارِ لِدَارٍ أَبْدَأُ لَنْ يَسْتِرَ الثَّوْبَ الْمُعَارَ
عَرِي أَهْلِي / آه مِنْ عَرِي الْقَفَارِ آه، لَوْ عُدْتُ إِلَى بَيْتٍ...
"من بغداد را در قلب خویش از خانه‌ای به خانه دیگر می‌برم.
هرگز، لباس عاریه عربانی خانواده‌ام را نخواهد پوشاند
آه از برهنگی بیابانها آه اگر به خانه‌ام باز می‌گشتم..."

(عبدالوهاب البیاتی، کلمات لانموت، من قصیده "الحرف المائد")

و هم در شعر او نوعی غربت، هجرت، آوارگی، سرگردانی و حرکت روحی موج می‌زند:

فَلنَرْحَلْ! فسیاتی شاعرٌ مِنْ بَعْدِي فِي مَشْعَلٍ يَفْتَحُمُ الْأَسْوَارَا وَ يَضِيءُ الْأَنْوَارَا
"باید رفت (باید کوچید)، پس از من شاعری می‌آید، و در (فروغ) مشعلی دیوارها را
در هم می‌شکند و چراغ‌ها را روشن و رخشان می‌سازد". (عبدالوهاب البیاتی، من دیوان "کلمات
لانموت" قصیده "کلمات لانموت")

در شعر دیگری می‌گوید:

النَهْرُ لِلْمَنْبَعِ لَا يَعُودُ النَهْرُ فِي غَرِيْتِهِ يَكْتَسِحُ السَّدُودُ (بیاتی، النار و الكلمات، المقطع الرابع من
قصیده الموت فی المنفى، موسكو، ۱۹۶۰م)

۲- بهره‌گیری از رمزها و اشارت‌ها و هماهنگی با نمادها

برای نمونه در قصیده‌ای که بیاتی آن را به رافائیل البرتی تقدیم می‌کند، شاعر مبارزه امت‌ها و شهرهای بزرگ را برای تحقق بخشیدن به وجود خودشان و ایفای نقش انسانی در "روم" متبلور می‌سازد. و می‌گوید:

و كانت روما تبحث عن روما في منشور سري... كانت روما تنهض من تحت
الأنقاض "روم در یک منشور سري روم را می جوید... روم از زیر خرابه‌ها بیسر
می خیزد (عبدالوهاب البیاتی، قمر شیراز)

یا در جای دیگر می سراید:

عائشة عادت و لكنی وُضعتُ - و أنا أموت في ذلك التابوت

(عبدالوهاب البیاتی "الذی بأتی و لا بأتی"، الموت)

عائشه در شعر بیاتی، نماد روح دنیا، سمبل حیات جدید، و رمز طراوت و عشق
است در این قصیده، عائشه با وجود آن که دوباره برانگیخته می شود و ازدالان مرگ باز
می گردد و بازگشت او با بهار و با امیدهای تازه و سبز همراه است اما با برانگیخته شدن
وی از تابوت، انسان دیگری در آن تابوت قرار می گیرد و اینگونه دایره تسلسل دیرپای
مرگ و زندگی در تبعید ابدی از زندگی به سوی مرگ تکمیل می شود.

۳- رنج و دردی آرام بخش و فراگیر که با نوعی تراژدی رومانتیک باستانی همراه است:
أنا و الزمان سنلتقی ... فی ذلک الدیر البعید "من و زمان با هم دیدار خواهیم
داشت در آن دیر دور افتاده" ... و أعود أرسم فی الجدار خیالها فإذا الجدار
هوی سأرجع كالشريد و معی الزمان و حبها ولنموت فی الدیر البعید "و بر می گردم
و در دیوارها خیالش را نقش می زنم آنگاه دیوارها فرو می ریزد بسان آواره‌ای باز
می گردم. و زمان با من است و عشق او و باید در دیر دور دست بمیریم" (عبدالوهاب
البیاتی، قصیده نهایی)

گرچه باید اعتراف کرد که دیدگاه تلخ و تراژیک شاعر در قالب شعر رومانتیک به یک
حال نمانده است چندانکه در قصیده دیگری می گوید:

فليدفن الأموات موتاهم و تكتسح السيول ... و لتفتح الأبواب، للشمس
الوضیئة و الربیع "مردگان باید مرده‌هایشان را دفن سازند و سیل‌ها و

سیلاب‌ها باید که همه جا را برویند و درها باید بر روی آفتاب روشن و بهار گشوده شوند" (عبدالوهاب البیاتی، دیوان أباریق مهشمة، قصيدة أباریق مهشمة)

۴- هماوایی با صوفیه و عرفا

روش پیوند بیاتی با تصوف از راه ممتد و طولانی انقلابی بودن تصوف که در آغاز بی معنابه نظر می‌رسد، نیست. صرف نظر از لاهوتی بودن نگاه تصوف و روحانیت آن، تصوف به معنای درک درونی و باطنی و دریافت جوهره حقایق مشخص نیز می‌باشد و تصوف او در این معنا با صدق و طهارت همراه است یعنی افکار شاعر با سلوک شخصی وی، در آمیخته است و شخصیت او همان افکار مجسم اوست. به طور مثال می‌گوید:

بخت بکلمتین للسلطان قلت له: جبان قلت لکلب الصید کلمتین و نـمت
لیلتین "دو کلمه به سلطان گفتم: به او گفتم: ترسو، به سگ شکاری دو کلمه
گفتم و دو شب خوابیدم (عبدالوهاب البیاتی، شعر الفقر و الثرة، عذاب الحلاج، المحاكمة)

از این رو بنا بر گفته خود شاعر زبان او چلچلراغ آویخته بر آستانه درخداست:
لغتی صارت قنديلأ فی باب الله ... فسبقی صوتی قنديلأ فی باب الله (عبدالوهاب
البیاتی، قمر شیراز، الموت و القنديل)

تصوف در شعر بیاتی از ظهور و درخششی خاص برخوردار است که خود مقاله و رساله در خورد می‌طلبد. شاعر از دلالت‌های رمزی و معنوی درگزینش "زن" به عنوان یک نماد، آنگونه که در شعر صوفیه وجود دارد، بهره می‌گیرد. عائشه رمز رجحان یافته‌ای است که حضورش از تمامی نام‌ها و رمزهای مردانه پیشی می‌گیرد، در شعر او این زن حتی از عمر خیام و حلاج نیز بیشتر مطرح می‌شود چرا که گویی وی بخش عظیمی از جنبه حسی را به خاطر وجود زنانه‌اش (یعنی بعد روحانی) داراست. همان سان که روح شاعر در کائنات و اشیاء رسوخ می‌کند، عائشه نیز در ماده سریان

می‌یابد: ماتت عائشة فی المنفی نجمة صبح صارت لارا و خزامی هنداً و صفاء و ملیكة كل الملكات "عائشه در تبعید مرد. یک ستاره صبح، لارا و خزامی، هند و صفا و ملکه هر شاهبانویی شد" (عبدالوهاب البیاتی، بستان عائشه، قصیده "الولادة فی مدن لم تولد")

۵- اتحاد شاعر با هستی و یکی شدن او با وطن و محبوبه و...

پیچش‌های ذهنی و سلوک معنوی شاعر در شهر سمبلیک تصوف در قصیده "عین الشمس" و "با تحولات محیی الدین بن عربی فی ترجمان الاشواق" حاکی از تفاهم وی با محیی الدین، قطب صوفیه در موضوع وحدت وجود و کاربرد رموز و اصطلاحات وی در باب معرفت و عشق است.

۶- جمع نمودن میان محسوسات و امور معنوی با طیف وسیعی از خیال:

قمر أسود فی نافذة السجن و لیلاً و حمامات و قرآن و طفلاً أخضر العینین بتلو سورة النصر... و فل من حقول النور، من أفق جدید قطفته ید قدیس شهید ید قدیس و ناطر ولدته فی لیالی بعثها شمس الجزائر "ماه سیاهی در پنجره زندان است. و شب و کبوتران و قرآن و کودک با چشمانی سبز سوره نصر را می‌خواند و می‌خکی از باغهای نور، از افق تازه که دست قدیس شهیدی آن را چیده است دست یک قدیس و یک انقلابی که خورشید الجزایر او را در شب‌های برانگیختگی و بعثت خود، به دنیا آورده است" (عبدالوهاب البیاتی، من دیوان اشعار فی المنفی)

باید توجه داشت که بیاتی در دهه هفتاد، اصطلاحات صوفیانه و عارفانه را تحت تأثیر علاقه‌اش به صوفیه و محیی الدین بن عربی در شعر خود وارد کرد.

و با توجه به اینکه این اصطلاحات از لوازم اساسی معرفت و بصیرت به شمار می‌روند، خود به خود باب خیال و پرواز طیف‌های بلند خیال و شهود در شعرش باز شد. به کارگیری امثال و تمثیل‌های مشهور، از سویی شعر او را به کلمات صوفیان و از

سوی دیگر به ذهن و فهم نزدیک می‌سازد.

۷- عشق از ویژگی‌های بارز شعر اوست. با وجود آنکه وی در تغزل وارد نشده و چون دیگر شعرا، به موضوع زن نپرداخته است، شاید از آن رو که زندگی فرصتی برای این نوع عشق ورزیدن برای وی باقی نگذاشته و شاید به دلیل طهارت روحی او، اما به هر حال عشق دستمایه اصلی شعر وی را تشکیل می‌دهد. بیانی معتقد است که از کودکی و نوجوانی عشق به زن با وجود وی در آمیخته است. این عشق به گونه‌های متنوع، به عشق به میهن، انسان، دردها، کودکان، انقلاب و فقرا، استحاله یافته است (عبد الوهاب البیانی، المقدمة الديران المجلد الثاني)

عشق از نگاه وی یک فلسفه وجودی واحد است. گرچه "من" و "تو" دو موجود مستقل به شمار می‌روند.

اما در مرحله عالی و متکامل، این دو عنصر واحد را تشکیل می‌دهند و عشق همان اکسیر کمیاب و نادر برای پیوند دادن، متحد ساختن و به وصل رساندن است (د. عبدالعزیز شرف، الوحدة والتنوع فی الادب العربی المعاصر، ص ۳۱۵)

عشق با تمام گستره و فراگیری‌اش، در شعر بیانی متجلی می‌گردد و می‌سراید: "حَبِّي أَكْبَرُ مِنِّْي أَكْبَرُ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ" عشق من، بزرگتر از من است بزرگتر از این عالم است. (عبد الوهاب البیانی، کتاب البحر، فصبدة)

این همان عشقی است که بیابان‌های خشک و تفتیده را آباد می‌سازد: «أَيُّهَا الْحَبُّ الَّذِي يَعْمُرُ بِالْحَبِّ الْقَفَارَ» (عبد الوهاب البیانی، الكتابة علی الطین، فصائد حبّ إلى عشتار) عشق بیانی از خاطره‌های قدیمی که پیوسته در غربت و روزگار تبعید وی همراهش بوده است نشأت می‌گیرد. غربتی که از کودکی، از زمانی که مرگ پیوسته در برابر چمانش مجسم می‌شد و اجساد مردگان به سوی مقبره عبدالقادر گیلانی تشییع می‌شد، با وی بود. (میشال خلیل جحا، الشعر العربی الحدیث، ص ۳۷۳)

۸- وجود تعهد و رسالت انسانی همه جانبه در شعر بیاتی:

تبلور و برجستگی رسالت شاعر را می‌توان در نامه‌نگاری شاعرانه وی به کودکان مشاهده کرد. او در لحظات درد و اندوه به سر می‌برد: صوتُ أطفالی: نصال نفذت فی القلب، قالت لی تعال و أنا أختنق اللیلة فی ذلّ السؤال أين من یسکتُ صبیحاتِ (تعال) "صدای کودکانم شمشیری است که در قلبم نشست و به من گفت: بیا و من آن شب در ذلت و حقارت این سؤال خفه می‌شدم کجاست کسی که ناله‌ها و فریادها (ی "بیا") را خموش سازد" (عبدالوهاب البیاتی، النار و الکلمات، الموت فی المنفی)

این تعهد و رسالت در شعر بیاتی به نوعی انقلاب تحول آفرین، تبدیل می‌شود. انقلابی که قبلاً گفته شد با تصوف او در آمیخته است. نمونه این احساس را در شعری به محبوب خود درباره قیام ۱۴ تموز سال ۱۹۵۸ م می‌توان دید:

فاستیقظی حبیبتی فإینا أحرار کالنار کالعصفور، کالنهار
فلم یعد یفصل ما بیننا جدار "محبوبه من بیدار شو ما آزاد هستیم،
چون آتش، چون گنجشک، چون روز هرگز دیوار میان ما فاصله نخواهد شد و بین
ما جدایی نخواهد افکند" (عبدالوهاب البیاتی، أشعار فی المنفی، قصیده للتربیع و الاطفال)

۹- دیدگاه ناقدانه و پرداخت در بازگردانیدن تاریخ با نگاهی نقدی:

بیاتی در همه میادین مبارزه بدون تسلیم وارد می‌شود. از این روست که تاریخ تمرین‌ها و تلاش‌های ناقدانه او را تقویت می‌نماید. مراجعات تاریخی نمی‌تواند از او یک انسان تسلیم شده و مطیع بسازد.

وی خود جنگیدن و عذاب شدن را برگزیده است. این موضوع در قصاید نقدی او که وی در آن "مردگان" را به سخره می‌گیرد، آنان که سوار بر اسبهای باد می‌تازند. مردگان و اسبهای پرنده، توجهات بی ارزش و دوره‌های گذرا و جایگزین شونده به اعتبار کرامت گمشده بشر، همه نشانه‌های عصر سقوط عربی است، از دوران‌های رو به افول عباسی

تا سقوط بغداد به دست مغولان، تا اشغال فلسطین و دیگر زمین‌های عربی، استعمار و اسکان صهیونیست‌ها در سرزمین عربی وی می‌گوید:

"و نحن ما زلنا علی صهوات خیل الريح موتی هامدین عمیاً، نزید و نستزید...
 نبی من الاوهام أهراماً... و نموت قبل الموت" (عبدالرهاب البیانی، عیون الکلاب المبتة، القصيدة)
 بازگشت‌های تاریخی و احیا شدن تاریخ در شعر بیاتی آزادی زیادی برای وی فراهم می‌سازد تا از میان مثال‌ها و شواهد و استعاره‌ها و رموز، به راحتی حرکت کرده و از کانال "تاریخ" یا "واقعیت" عبور نماید و از آنجا که نهضت حقیقی، تلاشی انقلابی در شرایط عقبگرد و تسلیم می‌باشد، نقد به عنوان ابزار نهضت برای روشن ساختن راه‌های قیام و هموار ساختن آن به کار گرفته می‌شود، و برای بیاتی کافی است که به خاطر نهضت معاصر، با نگاه، تلاش، دیدگاه خاص خویش و با آخرین توانش، نقادی را ادامه می‌دهد.

نتیجه:

بیاتی، شاعر عراقی، خالق سبک جدید در زبان شعری و از طلایه‌داران نهضت شعری جدید عربی می‌باشد. شعر او از مرحله واقع‌گرایی سوسیالیستی و انقلابی‌گری تصوف و رومان‌تیسیم غنوده بر برج عاج می‌گذرد و چون آبی زلال و خنک بر بستر تشنه ادبیات جاری می‌گردد. وی تجربه پیشرفته شعر و آفریننده تأمل و جستجو در خویش، جهان و تاریخ است. بیاتی اشیاء را همانسان که هستند، وصف می‌کند و بسان تماشاگری که از بیرون شاهد منظره‌ای است، آن را به تصویر نمی‌کشد بلکه بدون فراموش کردن مراقبه خویش در ژرفای اشیاء به غواصی می‌پردازد و همزمان مراقب اشیاء و نفس خویش می‌باشد. تبعید و غربت بیاتی تنها غربت حسی و جسمی نیست بلکه هجرت و غربتی در درون شعر و معنا است، حرکتی که از بندری به بندر دیگر و از لنگرگاهی به لنگرگاهی دیگر امتداد دارد و سلوکی که هیچ ایستگاهی موجب توقف آن نمی‌شود. وی شاعری است با ویژگی‌های ممتاز و متمایز از تمامی شاعران معاصر.

منابع:

- ١- عبدالوهاب البياتي يتحدث عن عالمه الشعري، مجلة الشعر، ٦٩ بغداد، آب، ١٩٦٩.
- ٢- حسن توفيق، شعر بدر شاكر السيّاب دراسة فنية و فكرية، دارالعلم، بيروت، ١٩٥٨م.
- ٣- محيي الدين صبحي، الرؤيا في شعر البياتي، دارالعلم، بيروت، ١٩٧٣م.
- ٤- صبري حافظ، الرحيل الى مدن الحلم، دراسة و مختارات من شعر البياتي، دارالفكر، بيروت، ١٩٧٣م.
- ٥- عزيز السيد جاسم، الالتزام و التصوف في شعر عبدالوهاب البياتي، ط ١، درالشؤون الثقافية العامة، بغداد، ١٩٩٠م.
- ٦- اتحاد الكتاب التونسيين، عبدالوهاب بياتي في بيت شعر، وزارة الثقافة، تونس، ١٩٩٩م.
- ٧- ٨٠ شاعراً أو كاتباً فتوحات البياتي المعروف بنور الشعر و مرآته، ط ١، دارالجندى، دمشق، ١٩٩٨م.
- ٨- مجموعة من الكتاب، عبدالوهاب البياتي في مدن العشق، ط ١، المؤسسة العربية للدراسات والنشر، بيروت، ١٩٩٥م.
- ٩- الأب روبرت اليسوعي، أعلام الأدب العربي المعاصر، ط ١، الشركة المتحدة للتوزيع، بيروت، ١٩٩٦م.
- ١٠- عبدالعزيز شرف، الرؤيا الابداعية في شعر البياتي، دارالحرية للطلبة بغداد، ١٩٧٢م.
- ١١- عبدالعزيز شرف، الوحدة و التنوع في الأدب العربي المعاصر، ١٩٩١م.
- ١٢- مدني صالح، هذا هو البياتي، ط ١، آفاق عربية لوزارة الثقافة و الاعلام، ١٩٨٦م.
- ١٣- محيي الدين صبحي، البحث عن ينابيع الشعر و الرؤيا، عبدالوهاب البياتي، ط ١، دارالطليعة، بيروت، ١٩٩٠م.
- ١٤- ميشال خليل جحا، الشعر العربي الحديث من احمد شوقي الى محمود درويش، ط ١، دارالعودة، بيروت، ١٩٩٩م.
- ١٥- اكبر بهروز، تاريخ ادبيات عرب، بي نا، تهران، ١٣٥٩هـ.ش.
- ١٦- عبدالوهاب البياتي، ديوان كلمات التموت، ط ١، بيروت، ١٩٦٠م.
- ١٧- عبدالوهاب البياتي، ديوان النار و الكلمات، ط ١، بيروت، ١٩٦٤م.
- ١٨- عبدالوهاب البياتي، ديوان قمر شيراز، ط ١، بغداد، ١٩٧٥م.
- ١٩- عبدالوهاب البياتي، ديوان الذي يأتي و لا يأتي، ط ١، بيروت، ١٩٦٦م.
- ٢٠- عبدالوهاب البياتي، ديوان أباريق مهشمة، ط ١، بغداد، ١٩٥٤م.
- ٢١- عبدالوهاب البياتي، ديوان سفر الفقر و الثورة، ط ١، بيروت، ١٩٦٥م.
- ٢٢- عبدالوهاب البياتي، ديوان بستان عائشة، ط ١، القاهرة، ١٩٨٩م.
- ٢٣- عبدالوهاب البياتي، ديوان أشعار في المنفى، ط ١، القاهرة، ١٩٥٧م.

- ٢٤- عبدالوهاب البياتي، ديوان الكتابة على الطين، ط ١، بيروت، ١٩٧٠م.
٢٥- عبدالوهاب البياتي، ديوان عيون الكلاب الميئة، ط ١، بيروت، ١٩٦٩م.

منابع جنبی مورد استفاده:

- ١- عبدالوهاب البياتي، ينابيع الشمس "السيرة الشعرية"، ط ١، دمشق، ١٩٩١م.
٢- عبدالوهاب البياتي، ديوان الملائكة و الشياطين، بيروت، ١٩٥٠م.
٣- عبدالوهاب البياتي، ديوان سيرة ذاتية لسارق النار، بغداد، ١٩٧٤م.
٤- عبدالوهاب البياتي، ديوان الموت في الحياة، بيروت، ١٩٦٨م.
٥- عبدالوهاب البياتي، الأعمال الكاملة للشاعر عبدالوهاب البياتي، ط ٢، دارالشروق، القاهرة، ١٩٨٥م.
٦- دليلة مرسلى و عدد من المؤلفين، مدخل الى التحليل البنيوي للنصوص، دارالحدائث، بيروت، ١٩٨٥م.
٧- د. كمال خير بك، حركية الحدائث في الشعر العربي المعاصر، دارالفكر، بيروت، ١٩٨٦م.
٨- ديوان عبدالوهاب البياتي (في مجلدين)، بيروت، ١٩٧٢م.